

نقدی بر کتاب «تأملات دیرهنگام» نوشته محمود صباحی از فاضل غیبی

دوست دیرینم، جناب صباحی

آرتور دوگوبینو نخستین کسی بود که ناتوانی شرقیان از «تنقید علمی» را علت عقبماندگی آنان دانست. او حدود یک قرن پیش نوشت:

«در اروپا يك نویسنده وقتی کتابی منتشر کرد، منتقدین در جراید و مجلات محاسن و معایب کتاب او را می گویند...ولی در ایران این رسم وجود ندارد و نویسنده پس از انتشار کتاب می‌داند که کسی کتاب او را تنقید نخواهد کرد،» (زیرا) در کشورهای خاورزمین تنقید علمی، نظیر اروپا رایج نیست. تنقید علمی که باعث موشکافی می شود اروپا را به علوم و اختراعات بزرگ راهنمایی کرده و خواهد کرد. ولی اهالی مشرق زمین... از قدیم‌الایام آنچه را آموخته اند، سینه به سینه نقل می نمایند بدون آنکه در آن دخل و تصرف کنند. ولی اینرا هم باید گفت که اسلوب تنقید از ابداعات جدید اروپاست و در همین اروپای ما هم سابقاً تنقید وجود نداشته است. حتی‌دانشمندانی از قبیل ارسطو و افلاطون نیز از اصول تنقید و موشکافی بی اطلاع بوده‌اند.» (1)

بیشک گوبینو نمی دانست که ایرانیان در این مورد مشکلی اخلاقی هم دارند. بدین صورت که در فرهنگ والای ایرانی نه تنها بدگویی نکوهیده است، بلکه ایرانیان به «عیب‌پوشی» نیز سفارش شده‌اند.

شما بیشک با شناختی که از آیین بهائی دارید، بخوبی می دانید که مشکل «تنقید» در این آیین بدین صورت حل شده است که بهائیان می دانند که نه فقط اختلاف و گوناگونی نظرات و آرا پسندیده است، بلکه «بارق» حقیقت» پیامد «تصادم افکار» است! منتها هر کس باید با تکیه بر خرد، رأی خود را بدون «مجادله» بیان کند و هدفش نزدیکی به حقیقت باشد و نه برتری بر دیگری.

بدین سبب، از آنجا که به حسن نیت شما نسبت به آیین بهائی یقین دارم، اجازه می خواهم چند نکته ای را دربار کتاب نوین شما «آغازگری باب و آموزگری بهاءالله» بیان کنم تا تمرینی باشد برای

«تنقید علمی» در عین محبت دوستانه و احترام مشفقانه.

پس از چهار دهه کوشش همه جانبی حکومت اسلامی برای ریشه کن کردن بهائیت در ایران، از کشتار و شکنجه و زندان گرفته، تا اخراج از همی نهادهای دولتی، نجس دانستن بهائیان و محرومیت از حق تحصیل و پس از آنکه چهار دهه سنگها را بستند و سگها را آزاد گذاشتند تا هرگونه تهمت و دشنامی را نثار بهائیان کنند، روشن است که حتی تیتتر کتاب شما کافیت تا بهائیان را شادمان کند و از اینکه اندیشمندی مانند شما در تأیید آیین بهائی سخن گفته غرق در سپاسگزاری گردند. خاصه آنکه محتوای کتاب نه گزارشی ستایشگرانه، بلکه تعمقی دانشورانه است که در واقع به شیو افوریسم Aphorismen نیچه، گزینه‌گویی فلسفی است.

بنابراین با این مقدمه اجازه می‌خواهم، از ستایش افکار بدیع شما چشم پوشی کنم و بکوشم مطالبی را که به نظرم نارسا است در میان بگذارم. خاصه آن که یقین دارم انگیز شما ستایش از آیین بهائی بوده است اما در رفتن به این راه چنان مصمم بوده اید که گاهی مطالبی که خودتان به درستی آن باور ندارید توجیه کرده اید.

مطلب نخست اینست که شما در عین ستایش از آیین بهائی، لازم به یادآوری می‌دانید که: «من از بیخ و بُن زندیق و ملحدم» [175]. تا اینجا نیز مشکلی نیست. زیرا که دین، از نظر دانش نوین، پدیده‌ای اجتماعی است و باید بدون در نظر گرفتن باورهای پیروانش مورد ارزیابی قرار گیرد. بنابراین کاملاً قابل فهم است که شما بعنوان یک زندیق از آنجا که عملکرد اجتماعی - تاریخی بهائیت را بعنوان جنبشی «آشکارا رهایی بخش و سرنوشت ساز» [175] ارزیابی کرده‌اید به ستایش آن دست زده‌اید. هرچند که برای من روشن نیست که اگر شما خودتان را «ملحدم» (دهخدا: بی‌خدا، بی‌ایمان) می‌دانید چگونه درباره مقولات ایمانی اظهار نظر می‌کنید و مثلاً می‌نویسید: «اندیشیدن به خداوند برآیند گونه‌ای سرمستی است.»! [177] و یا: «کنار گذاشتن ایمان از دنیای اندیشه نه چندان کار عاقلانه‌ای به نظر می‌رسد... ایمان اصلی ترین ران زندگی است... دقیق تر: خود زندگی است.»؟ [180]

اما مشکل این نیست، بلکه اینجاست که شما از آموزه‌هایی با بُعد اجتماعی دفاع می‌کنید که خود بدان باور ندارید. از جمله «تقیه» (دین‌پوشی) را محکوم می‌کنید، اما آن را «واکنشی غریزی یا طبیعی» می‌نامید و می‌نویسید: «آری، انسان می‌تواند دروغ بگوید

وقتی جان‌ش در خطر باشد» [100] و توضیح می‌دهید که بهائیت از اینرو از پیروانش می‌خواهد تقیه نکنند زیرا که می‌خواهد «زندگی انسانی را از افق‌ها و مرزهای طبیعی و غریزی آن فراتر ببرد» [100] به عبارت دیگر، تقیه غریزی است و برای آنکه به راستی و درستی برسیم باید بر آن غلبه کنیم.

از سوی دیگر دربارۀ «خشونت پرهیزی» در بهائیت می‌نویسید:

«برای رفع و دفع خشونت باید ... نیروهای فراعقلی و چه بسا غریزی را فراخواند» [131]

بنابراین اگر فرد بخواهد «تقیه» را رد کند و راستی پیشه کند، باید بر غرایز خود غلبه کند، اما اگر بخواهد از خشونت پرهیزد، باید «عقل از کار بیفتد» [130] و دست به دامن غریزه شود. بدین ترتیب فردی که بخواهد هم راستگو باشد و هم خشونت پرهیز، باید هم بر غریزه غلبه کند و هم به آن میدان دهد!

روشن است که انگیزۀ نیک شما در دفاع از بهائیت بدون آشنایی کافی با موازین آن، به چنین تناقضاتی دامن زده است. وگرنه روشن است که در این آیین، انسان فقط در کودکی غریزی عمل می‌کند و به کمک تربیت، غرایز به سرعت جای خود را به رفتار آگاهانه می‌دهد. مطلب به همین سادگی است: انسان تربیت شده باید از چنان سرافرازی انسانی برخوردار باشد که رفتار به اعمال زشت را دون مقام انسانی خود و شرم‌آور بیاورد.

نمونۀ دیگر، به دفاع شما از بهائیت بعنوان دین برمی‌گردد. می‌نویسید: «من خود به دین نیازی ندارم.» [179] اما به دین و بویژه به بهائیت می‌اندیشید، «برای اینکه در این جامعه دین امر اجتناب ناپذیری است.» [179]

فکر نمی‌کنید که اینجا کمی از بالا به «عوام نیازمند دین» نگریسته‌اید؟ خاصه آنکه خودتان چند سطر دیگر، ایمان را چنان ستایش می‌کنید که بی نیازی از آن عین خردستیزی می‌نماید:

«کنار گذاشتن ایمان از دنیای اندیشه نه چندان کار عاقلانه‌ای به نظر نمی‌رسد... چرا که ایمان اصلی‌ترین رانۀ زندگی است... دقیقاً تر: خود زندگی است.» [18]

به هر حال مهم آن است که دین را بعنوان پدیده‌ای اجتماعی ارزیابی

می کنید و می نویسید:

«ماهیت راستین یک فرهنگ یا دین یا نظام سیاسی را از ثمرات عملی و اجتماعی که به بار می آورد می توان شناخت.» [99]

با این معیار چون به ثمرات اجتماعی بهائیت در ایران می نگرید، آن را با والاترین واژه‌ها ستایش می کنید:

«این دین برآیند بلوغ انسان ایرانی است» [207] «جنبش‌های بایی / بهائی به مثابه یک روش اندیشیدن یا خردورزی ایرانی» [182]

اما از آنجا که نتیجۀ منطقی چنین ستایشی این است که بی نیازی به دین را کنار بگذارید، به یکباره کشف می کنید که بهائیت دین نیست، بلکه سکوی پرش به بدینی است!

«بهائیت .. از فراز دین به مثابه یک تنگنای تاریخی می جهد... و برای دین‌گريزان راه و راهواره ای آماده می کند» [200]

مطلب از دید بهائی ساده است. آن دینی که شما درباره‌اش می نویسید که: «خود زندگی است» [18] دین قرون وسطایی است یا دقیق‌تر: تصور قرون وسطایی از دین است. چنین دینی همۀ زوایای زندگی فردی و جمعی را پر می کند، درحالی‌که در دنیای مدرن، دین در کنار علم، هنر و فلسفه، فقط یکی از زمینه‌های آگاهی بشری است و اعتقادات دینی به حیطۀ شخصی محدود شده است. اما انسان اجتماعی به اعتماد و هم پیمانی برای گسترش موازین انسانی و بهبود اجتماعی نیاز دارد. امروزه بسیاری میهن‌دوستان ایرانی با توجه به آنچه به نام دین بر ایران رومی رود، بکلی منکر نیاز به دین هستند. شاید برایتان جالب باشد که بدانید که این درست موضع بهائی است! بدین معنی که از نظر بهائیت نیز بدینی بهتر است از دینی که موجب دشمنی و خشونت گردد. اما از طرف دیگر بدون دینی که موجب اعتماد اجتماعی و هم پیمانی در جامعه شود، جامعه به فاجعه ای سقوط می کند که در ایران امروز شاهد هستیم.

دین نیز مانند دیگر زمینه‌های آگاهی انسان، رشد می کند. اگر در نظر گیریم که «علم» از جادوگری و جادوکاری، مرحله به مرحله رشد کرد تا به بلوغ امروزی رسید، چرا برای دین مراحل رشد قائل نباشیم؟ بدین مفهوم بهائیت نه سکوی پرش به بدینی، بلکه خواستار برداشتی نوین و مدرن از دین است و بدین وسیله می‌تواند جامعه را از «تنگنای تاریخی» [200] ادیان گذشته رها کند. دینی که نه به

حیطه علوم تجاوز می کند و نه مانع رشد اندیشه فلسفی است، بلکه هدفی جز تقویت اعتماد میان اعضای جامعه بعنوان زمینده هم پیمانی برای حفظ میراث فرهنگی، کسب دست آوردهای انسانی و ظرافت اخلاقی ندارد. با چنین نگرشی «اندیشیدن به بهائیت» نه تنها «گونه ای عبثکاری» [174] نیست، بلکه برای هر ایرانی میهن دوستی ضرورت لحظه است.

شاید بدفهمی درباره رفتار و منش بهائیان باعث شده تصور کنید، بهائیت سکوی پرش به بیدینی است. زیرا دینداری بهائیان نسبت به دینداری در ادیان گذشته کاملاً دگرگون شده است. زندگی پیروان ادیان قرون وسطایی مملو از رفتار به موازین مذهبی بود و در آن کمتر جایی برای اندیشه، علم و حتی هنر باقی بود. برای یک مسلمان آنچه واقعاً موجب رستگاری می شود فقط رفتار به واجبات دین است، اما بهائیان (مانند اغلب دینداران در جوامع پیشرفته) نه تنها برای دین، بلکه برای آموزش علمی و هنرورزی و کوشش برای بهبود زندگی خود و دیگران نیز ارزش قائلند و می کوشند زندگی را با استفاده از همه آگاهی های بشری به گستردگی و نیکی هرچه بیشتر شکل دهند و به وظایف شهروندی در جامعه خود عمل کنند.

با شناخت از بهائیت، چنانکه هست و نه با تکیه بر پیشداوری ها، دیگر نیازی نیست که برای دفاع از آن به کارهای قهرمانانه مانند «زالال کردن و لایروبی دریای ایمان» دست زنیم. نمونه کوچک دیگر اینکه می نویسید: «حقیقت نه یک چهره، بل چهره ها، نه یک معبد، بل معابد دارد!» [218] و این کاملاً مخالف آموز بهائی است که در زمان و مکان مشخص به «حقیقت واحد» باور دارد. بدین توضیح که از آنجا که خرد نزد همه انسان ها یکسان عمل می کند، با غلبه بر پیشداوری می توان و باید به کمک علم و اندیشه به شناخت مشترکی از هر پدیده ای دست یابیم. این روشی است که در دو سه سد گذشته در علوم طبیعی مورد استفاده بوده و همه دست آوردهای دانش نوین مدیون آن است. حال اگر این روش را در مورد پدیده های اجتماعی و دینی نیز بکار بریم به «حلقه مفقوده» ای دست یافته ایم که می تواند به اختلاف عقاید و تعصب در باورها خاتمه دهد و راه را برای تفاهم و همبستگی انسانی باز کند.

بگذریم، کوتاه آنکه اجازه دهید بگویم، شما به هر وسیله ای دست یازیده اید تا از بهائیت دفاع کنید، مگر خود آموزه های بهائی! برای نمونه، می نویسید: «در نگرش بهائی، انسان به جای چیرگی بر دیگری باید بر خود چیره آید.» [219] درحالیکه هر کتابخوانی می داند

که «چیرگی بر خود» آموز اصلی نیچه است، چنانکه آن را در «چنین گفت زرتشت» دستکم پنج بار تکرار کرده است! (2) اما آموز بهائی نیست و بهائیت نه انسان را موجودی غریزی می‌داند و نه موجودی که باید همواره با «دَد درون» (3) مبارزه کند، بلکه باور دارد (و بهائیان خود نمونه زند آموز این آموزه‌اند) که به کمک تربیت می‌توان فضایل انسانی را به «طبیعت ثانوی» بدل کرد، تا، چنانکه اشاره شد، بدرفتاری را نفس مجازات و توهینی به مقام والای خود بیابد.

در خاتمه برای رعایت اختصار ناگزیر از اشاره به یکی دو نمونه‌ای هستم که در آنها شما متأسفانه ویژگی‌هایی به بهائیت نسبت داده اید که ناشی از سوءتفاهم اند! مهمترین نمونه همانا «عدم مداخله سیاسی» است. می نویسد:

«آن را آموزگاران بهائی بر ساختند. تا هم خود را محفوظ بدارند و هم آن که افراد جامع آئینده را با ارزش‌های خشونت پرهیز آشنا کنند.» [142] و در ستایش از این «آموزه» از هیچ چیز فروگذار نکرده اید. آن را «یک آموز اندیشیده شد دینی» «یک طرز زندگی اجتماعی مستقل» [145] «یک تمهید فراگیر اجتماعی» [149] و بالاخره: «تمکینی کنش‌گرانه و پیش برنده» [149] خوانده‌اید!

از خود می پرسیم آیا برای خود شما شگفت انگیز نیست که چگونه در عین ستایش از دمکراسی یونانی بعنوان «برآیند مشارکت شهروندان در امر سیاسی» در مورد بهائیان «عدم مداخله در سیاست» را چنان «آموزه ای عام و فراگیر» می یابید که «می توان به فرهنگ های مختلف پیش نهاد داد.» [150]

آیا واقعاً می توانید به خوانندگان خود توضیح دهید که این چگونه «تمکینی» است که به پیشرفت اجتماعی کمک می‌کند؟ آیا عدم دخالت در سیاست چنانکه شما بیان می کنید همسای تقیه نیست؟ آیا چنانکه خود شما دقت کرده اید، به «گونه ای محافظه کاری و در خودفرورفتگی» [204] منجر نمی‌شود؟

آنچه به بهائیان مربوط می شود آنان سیاست را هم مانند علم در حال تکامل می بینند. از بدویت خودکامگی تا دمکراسی پیشرفته، «سیاست» نیز راهی دراز پیموده، تا امروز که در دمکراسی‌ها، گفتگوی پراعتقاد میان شهروندان، بنیان اصلی آن را می‌سازد. بنابراین باید بتوانیم مشارکت در آگاهی سیاسی را از مبارزه برای کسب قدرت تمیز دهیم.

اگر جامعه بهائی در راه کسب قدرت سیاسی بکوشد بدین معنی است که در راه تشکیل حکومتی مذهبی یعنی بدترین نوع خودکامگی می کوشد و گفتن ندارد که چنین کوششی در تضاد با آموزه های بهائی در جهت پیشرفت به سوی جامعه ای انسانی و دمکراتیک قرار دارد.

از طرف دیگر محکوم کردن به «عدم دخالت در سیاست» به معنی شرکت نکردن در گفتگوی اجتماعی و این بزرگترین ظلمی است که می توان بر جامعه ای روا داشت. ماجرای تحمیل عدم دخالت در سیاست در تاریخ بهائی روشن است. بهاءالله بنیانگذار این آیین پیروان را همواره به اعلام دلاوران^۱ آموزه های بهائی و «خودبیانگری صریح» [204] سفارش کرده است:

«.. بشنوید آواز این زندانی را، بایستید و بگوئید شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند.»

عبدالباها به هنگام انتخابات مجلس دوم به بهائیان سفارش کرد در انتخابات شرکت گسترده ای داشته باشند، اما پس از آنکه در نظامنامه^۲ انتخابات، شرکت غیرمسلمانان ممنوع گردید و اتهامات مبنی بر اینکه مشروطه خواهی پوششی برای ترویج «بابیگری» است، به نهایت رسید، عبدالباها خروج بهائیان از عرصه^۳ سیاست ایران را گامی در جهت قوام مشروطیت دانست. متأسفانه اوضاع کشور از آن پس تا بحال هیچگاه به چنان فضای بازی اجازه نداده است که بهائیان بتوانند در آن آزادانه آرا و پیشنهادات خود را به داوری همگانی بگذارند. شاهد آنکه حتی در دوران پهلوی هیچگاه نتوانستند مجوز رسمی برای نشریه ای درون سازمانی بگیرند.

دوست عزیز، کلام آخر اینکه، هرچند حسن نیت شما برای دفاع از بهائیان ستایش انگیز است، اما اگر این دفاع نه خردمندانه، بلکه توجیه گرانه باشد، ثمره ای نخواهد داشت. نمونه^۴ آخر آنکه شما به عدم شرکت زنان در بیت‌العدل اشاره کرده‌اید. خود بهائیان از آنجا که این تدبیر با علم و خرد همخوانی ندارد با آن مشکل دارند، آنگاه شما به توجیه آن برخاسته می نویسید: «زنان را با بیت‌العدل چه کار؟ آنان در بیت‌العشق اموری بس حیاتی‌تر در پیش روی خود دارند.» [ص214]

با پوزش از صراحت لهجه و با آرزوی آشنایی هرچه بهتر با آموزه های بهائی برای هم^۵ ایران دوستان

(1) کنت دوگوبینو، سه سال در ایران، ترجمه ذبیح الله منصوری، ص 20
162 ،

(2) فریدریش نیچه، چنین گفت زرتشت، ترجمه داریوش آشوری، آگاه، ص
7، 47، 78، 300، 302

(3) همانجا، 471

فاضل غیبی

گزارش نشست یادمان به خون خفتگان در پاریس 28 سپتامبر 2019

یادمانی برای حافظه تاریخی، با تجلیل از مبارزه
به خون خفتگان

طرح هر روایتی، از این شب طولانی چهل ساله، دردناک است. اما در
سایه روشن هر یک از این شب ها، داستان امیدی نهفته است، امیدی
نشئت گرفته از خون جان باختگان. جان باختگانی که در امتداد شب،
سوسوی امید را بسان جرقه های نور که به آینده روشنائی میداد،
بارور کردند. پیکرها بر خاک افتادند تا ایده ها و اندیشه ها زنده
بمانند...

حفظ حافظه تاریخی، در روزگاری که هنوز عرق پیراهن رفتگان خشک
نشده، کسانی در تلاشند تا مژهر خاموشی بر آن زنند، اهمیت بایسته
ای دارد.

یادمان هائی که در گوشه و کنار جهان، برای بزرگداشت یاد زنان و
مردانِ به خون خفته سال های حکومت اسلامی برگزار می شوند، گرچه
سهم اندکی در بازگوئی تلاش و مبارزه آن رفتگان دارند، اما، نقش
اصلی آن حفظ حافظه تاریخی ست که نشان دهیم به رغم تشبثات
گماشتگان رنگارنگ حاکمیت اسلامی، نمی توان بر این خون ها آب

فراموشی ریخت. و نمی توان این جنایت ها و عملکرد ارتجاعی و خونخوارانه سران جمهوری اسلامی را از یاد برد. باید با برگزاری همین یادمان ها... حافظه این چهل سال جنایت را به حافظه جمعی تبدیل کرد که برای آیندگان بماند و نیز نوجوانان کنونی را از آن چه در میهن شان گذشته آگاه سازد. باشد که روزی به کار دادخواهی از قربانیان این جنایت ها مدد رساند.

روز شنبه 28 سپتامبر 2019، پاریس شاهد برگزاری بیست و چهارمین یادمان "قربانیان" کشتارهای بیش از چهل سال سرکوب و زندان و جنایت جمهوری اسلامی بود.

یادمان، با زدن پُلّی به تاریخ شروع شد و کاظم شهریاری با تکیه بر حفظ حافظه تاریخی با خواندن چند شعر، گوشه هایی از فعالیت های "انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران-پاریس" را باز گو کرد. در بخشی از آن آمده است:

«در این بیست و چند سال گذشته، انجمن با امکانات محدود خود از همه زندانیان سیاسی و عقیدتی، از همه کسانی که به خاطر عقیده و مذهب و اعتقادات شان مورد آزار و شکنجه و و تعقیب قضائی و امنیتی قرار گرفته اند، دفاع و حمایت کرده

در این راه کوشش کرده ایم با انجمن ها و تشکلات مترقی و به ویژه فعال در امور انسانی و حقوق بشر همکاری کنیم.

در سال های گذشته، به مناسبت تجلیل از فرهنگ مترقی، و به مناسبت سالگرد قتل های موسوم به "زنجیره ای" یادمان های ویژه برگزار کرده ایم

ما در دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی هیچ اولویتی قائل نبوده و از همه زندانیان دفاع کرده و در شرایط خاصی، برای حمایت از کسانی که به جمهوری اسلامی "نه" گفته و می گویند، تظاهرات و گردهم آئی برگزار کرده ایم»

« این مبارزه، از مبارزه بی وقفه برای لغو حکم اعدام جدا نیست. ایران اسلامی قهرمان اعدام و شکنجه در جهان است

سازماندهی فعالیت های انجمن، بدون همیاری و همکاری و حمایت شما عزیزان و آزادی خواهان، امکان پذیر نیست. ایران، شاهد فعالیت های رنان و مردانی ست که در گوشه و کنار کشور برای احقاق حقوق خود

بپا خاسته اند. از زن و مرد، دانشجو و کارگر، معلم و روزنامه نگار، نویسندگان و رنجبر، بازنشستگان، همه با مبارزات حق طلبانه و تلاش های آزادی خواهانه حکومت اسلامی را نشانه گرفته اند. این مبارزات و مقاومت ها به اشکال مختلف در سراسر کشور، از خراسان تا مازندران، از بلوچستان تا خوزستان، از فارس تا آذربایجان، از اصفهان تا کردستان را فراگرفته است...»

مهدی اصلانی از جان به دربرندگان زندان های وحشت در تابستان 67، با ربانی شاعرانه، از آن روزهای سیاه، از آن روزهای شکنجه و "زندگی در تابوت"، از آن لحظات اعدام ها و رفتن های بی بازگشت هم زنجیران خود یاد کرد و بر اهمیت حفظ این حافظه تاکید فراوان کرد. او در پایان سخن اش، فیلم کوتاهی را که به یادزنده یاد جلیل شهبازی، هم بند مبارزش همراه با ترانه مورد علاقه آن به خون خفته تهیه کرده بود، پخش کرد. زنده یاد شهبازی در سال 58 دستگیر شده بود و در اولین روز "چپ کُشی" مقابل هیئت مرگ قرار گرفت و با نپذیرفتن نماز اجباری، روزهای پیاپی شلاق خورد تا روز 7 شهریور با شیشه شکسته، رگ هایش را زد...

او به تلاش هایی اشاره کرد که قلم شان نه در جهت محکوم ساختن جنایت ها، نه در یادآوری این جنایت ها و ریشه یابی آن، بلکه توصیه بر فراموشی به حرکت در می آید، گفت که وظیفه ماست تا جوانان و نسل های آینده را از آن چه در سال های حاکمیت جمهوری اسلامی، به ویژه سال های 60 و اوج آن تابستان 67 گذشته است، آگاه سازیم.

سپس نوبت به هنرنمایی به یادماندنی شرین مهرید و مجید کاظمی رسید. شیرین مهرید بیش از 5 سال از بهترین سال های زندگی یک جوان را در زندان های جمهوری اسلامی گذرانده و شاهد زنده ی، صدها جنایت در این سیاهچال ها بوده است و او با بازگوئی صفحه هایی چند از این اوراق سیاه جنایت های جمهوری اسلامی، با همراهی گیتار مجید کاظمی ترانه هایی به یاد زندگی و در تجلیل از زندگی دوستانش در زندان ها اجرا کرد. ترانه ای نیز به امید و تلاش اختصاص داده بود. برنامه هنری این دو هنرمند شایسته با استقبال گرم و تشویق چنددقیقه ای ایستاده ی حاضران مواجه شد.

برنامه یادمان به سپاسگذاری از گردانندگان این شب به یادماندنی و با تقدیم گل به آنان و تاکید بر مبارزه برای محکومیت جمهوری اسلامی به اتهام جنایت علیه بشریت و نیز مبارزه برای لغو حکم

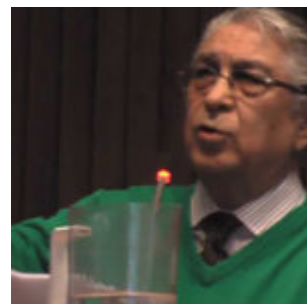
اعدام خاتمه یافت. نماینده "انجمن" همچنین، از همه دوستانی که در تدارک برنامه، تهیه و چاپ آفیش ها و مدیریت فنی آن شرکت داشتند، تشکر کرد.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران- پاریس

adpoi@yahoo.com

" نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم!"؟؟؟ از منوچهر تقوی بیات

پیش از آن که سیاستمداران و اقتصاددانان به فکر استعمارگری بیفتند، ماجراجویان و دزدان دریایی پرتغالی، اسپانیایی و انگلیسی با کشتی های بزرگ و مجهز در شرق دور، آفریقا و اقیانوس اطلس آغاز به دست اندازی و غارت در سرزمین های شناخته شده و ناشناخته کردند. مردمان این سرزمین ها را اسیر کرده و در بازارهای برده فروشی فروختند. کریستف کلمب در اکتبر ۱۴۹۲ به اولین جزایر خاوری آمریکا در آمریکای مرکزی دست یافت، اما نمی دانست که قاره ی تازه ای را کشف کرده است. برخی از این دزدان دریایی مانند؛ جان هاوکینز، فرانسیس دریک، ریچارد گرن ویل به درجات آدمیرالی رسیدند و نشان شوالیه و سر، از ملکه انگلیس دریافت کردند. پس از غارت ها و آدم کشی های دزدان دریایی اقتصاددانان، رشد و شکوفایی اقتصاد سرمایه داری را به شعار " بگذارید انجام شود! بگذارید در گردش باشد!" (Laissez-faire, laissez-passer) نسبت دادند که در نیمه دوم سده شانزدهم در فرانسه پدیدار شد. دانشنامه بریتانیکا می نویسد؛ سرچشمه ی این زبانزد پیدا نیست، اما گفته می شود هنگامی که ژان باتیست کولبر وزیر خزانه داری لویی چهاردهم از سرمایه داران فرانسوی پرسید که



دولت چه کاری برای شما می تواند بکند؟ پاسخ دادند؛ "ما را به خود رها کنید!" (یعنی بگذارید هر کس هر کاری می خواهد بکند).

سرمایه داران با این بهانه و با نفوذ در ساختار حکومتی با کمک شعار بگذارید انجام شود! بگذارید در گردش باشد! (لِسه فر، لِسه پاسه) انبوه بیکاران را به جنبش در آوردند و نه تنها تخت و تاج فرانسه بلکه سر لویی شانزدهم و همسرش را نیز به باد دادند. با برپا شدن سامانه ی سرمایه داری چرخه ی سرمایه پدید آمد. در چرخه ی سرمایه، مردمان جهان در دو گروه؛ استثمار کنندگان و استثمار شوندگان جا می گیرند. برای سرمایه داران در کار تولید، کارگران ابزار جاندار و پر قدرتی برای استثمار و بهره کشی از مصرف کنندگان هستند. همه مردمان جهان مصرف کنندگان و استثمار شوندگانی هستند که تولیدات سرمایه داری را به کار می برند.

سرمایه داران برپایه آرمان خود مختاری، یعنی شعار "ما را به حال خود رها کنید"، از هیچ جنایتی فروگذار نکرده اند. تا آنجا که می شده با دسیسه و فریب، جهان را چپاول کرده اند و در جاهایی که لازم بوده با خونریزی و کشتار به غارت خود ادامه داده اند. سرمایه داران نه تنها کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را به خاک و خون کشیدند، هر جا که سدی در برابر مقاصد غارتگرانه شان بوده به ضرب گلوله از بین برده اند. جان اف کندی رئیس جمهور آمریکا را در روز روشن در برابر چشم جهانیان کشتند و سپس قاتل کندی؛ لی هاروی اسوالد را جک روبری در برابر چشم پلیس ها کشت و به دنبال آن خون بیش از صد شاهد این جنایت را نیز به زمین ریختند. جیم مارش در کتاب آتش گلوله، کشته شدن بیش از صد شاهد پرونده ترور جان اف کندی را یادآور می شود. روزی نیست که در سراسر دنیا مردمان بیشمار قربانی جنایات سرمایه داران نشوند. جنگ ویتنام، جنگ و کشتار هزاران بی گناه در یوگسلاوی، اشغال افغانستان، عراق، جنگ سوریه و بسیاری دیگر از آدم کشی های مشکوک، فرایند جنایات سرمایه داران است.

در جهان امروز، سرمایه داران به دو گروه سرمایه داران اصلی(در کشورهای صنعتی پیشرفته) و سرمایه داران وابسته (در کشورهای واپس نگهداشته شده) تقسیم می شوند. سرمایه داران اصلی، تولید و مصرف جهان را در زیر قدرت خود دارند. سرمایه داران وابسته نیز مانند کارگران، در بند مدیریت سرمایه داران اصلی اسیر هستند. سرمایه داران اصلی با یک پارچه کردن جهان زیر نام جهانی شدن و با انتقال سرمایه و مدیریت خود به همه ی جهان، استثمار جهانیان را به شکل

تازه ای، سامان می دهند.

شعار "بگذارید ما هرکاری دلمان می خواهد بکنیم" (لِسه فِر، لِسه پاسه)، از سده ی شانزدهم به این سو چراغ راه اقتصاد دانان و اقتصاد سرمایه داری بوده است. هم فیزیوکرات ها، هم اقتصاددانان کلاسیک مانند آدام اسمیت، هم پیشگامان اقتصاد سیاسی مانند جان استوارت میل و هم پس از آن ها طراحان اقتصاد پولی مانند جان مینارد کینز نظریه های خود را بر پایه ی " بگذارید بچرخد، بگذارید پیش برود" یعنی بگذارید ما هرکاری دلمان می خواهد با مردم و اقتصاد بکنیم، گسترش دادند و هنوز هم سرمایه داران هر کاری از دستشان بر می آید برای غارت مردم جهان می کنند. ویتنام و لائوس و کامبوج را به خاک و خون کشیدند، اتحاد جماهیر سوسیالیستی را به زانو در آورند. در یوگسلاوی جنگ و برادر کشی به راه انداختند. افغانستان و عراق را اشغال کردند. سوریه و لبنان و مصر و کشورهای عربی را به جنگ و خونریزی واداشتند.

کشور ما ایران نیز از آن هنگامی که انگلیس ها کمپانی هند شرقی را در همسایگی ایران برپا کردند، از این چپاول ها در امان نماند. عراق و بخش های خاوری و شمالی ایران را از کشور ما جدا کردند. در جنگ های ایران و روس و جنگ های ایران و عثمانی آتش به کوره ی جنگ افزودند. معاهده ی ننگین گلستان، در جنگ های ایران و روس را، سر گور اوزلی وزیر مختار انگلیس در تهران تنظیم کرد. ویلیام ناکس دارسی قرارداد غارت نفت ایران را بست. سِر اردشیر جی ریپورتر که مقام شوالیه و سِر، را به پاس خیانت هایش به ملت ایران دریافت کرده است، با همکاری ژنرال آیرون ساید، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را به کمک قزاق های زیرفرمان خود، پی ریزی کرده و به انجام رساندند. در دی ماه سال ۱۳۵۷ (۴ تا ۷ ژانویه ۱۹۷۹) سران چهار قدرت جهانی؛ آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان در گوادلوپ طی توطئه ای تصمیم به برکناری محمدرضا شاه گرفتند و خمینی را با پشتیبانی کامل خود برای حکومت در ایران مناسب دیدند و انقلاب مردم ایران را با "خدعه" به بیراهه کشاندند و به جای آزادی، استقلال و نان، اسلام را در ایران حاکم کردند و یک بار دیگر مانند دوران صفویه شیعه را مذهب رسمی ایران ساختند. به نام اسلام، نیمی از جمعیت کشور؛ زنان را در خانه زندانی کردند. زندان ها را از جوانان با ایمان و میهن دوست انباشتند. جنگ هشت ساله ویرانگر ایران و عراق را برپا نموده و نزدیک به دو میلیون جوان ایرانی و عراقی را کشته و علیل و ذلیل کردند.

پس از کشتارهای بی رحمانه ی جوانان ما از آغاز حکومت اسلامی تاکنون و به ویژه پس از کشتارهای سال ۱۳۶۷ بازماندگان این کشتارها همه جا نوشتند و می نویسند؛ " نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم!" آیا این همه ی آن کاری است که یک ملت زیر ستم باید بکند؟ نه، این همه ی آن کاری که باید بکنیم نیست. فرهیختگان و میهن دوستان راستین ما باید راز واپس ماندگی کشورمان را با خرد و دانش خود پیدا کنند. باید بدانیم چرا و چگونه ما به این روز افتاده ایم و چاره ی آن چیست؟ بذر اندیشه ی "چه باید کرد" را باید در مغز تک تک ایرانیان بکاریم و به دنبال چاره ی راستین واپس ماندگی میهن مان باشیم. ما باید با ایجاد شبکه های اجتماعی - سیاسی با کمک خرد همگانی، چاره ی کار را پیدا کنیم. برای رایزنی همگانی و ملی، امروز با کامپیوتر و گوشی هایی که همه جا هست دوستان یک رنگ و همراه می توانند شبکه های چند نفری درست کنند. هر یک از آنان نیز می تواند با چند نفر دیگر شبکه هایی از دوستان ایران دوست و وفادار خود درست کند. این شبکه ها می توانند با دادن آگاهی از رویدادهای درون و بیرون کشور(مبادله ی اخبار داخلی وخارجی) درباره ی این که چه باید کرد، با یکدیگر رایزنی و همراهی کنند. حتمن ایرانیان هوشمند، راه رهایی کشورمان را از میان همین گفت و گوهای چاره اندیشانه پیدا کرده و به پیروزی دست خواهند یافت. این کاری است که با یک روز و دو روز و یک سال و دو سال ممکن است به انجام نرسد، باید بزرگراه تاریخی را بیابیم و یک پارچه در راه رهایی میهن مان کاری انجام دهیم کارستان. ما باید اراده ی ملی و حکومت قانون را در کشورمان مستقر سازیم.

منوچهر تقوی بیات

استکھلم - دهم مهرماه هزار و سیصد و نود و هشت برابر با دوم اکتبر ۲۰۱۹ میلادی

پیام شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران به کنگره حزب مردم بلوچستان



تماس با ما : jomhour.i.democrat.laicc@gmail.com

تارنمای ندای آزادی. : <http://nedayeazady.org>

تماس با ندای آزادی. : jjdli.nedayeazadi@gmail.com

=====

هم میهنان!

شادباش های صمیمانه ما را به مناسبت برگزاری کنگره حزب مردم بلوچستان که نمادی از اراده راسخ و خستگی ناپذیر زنان و مردان حزب در راه ادامه مبارزه به شکلی منسجم تر و گسترده تر برای کسب حقوق دموکراتیک پایمال شده مردم بلوچستان می باشد، بپذیرید.

دوستان!

همانگونه که شاهدید، تاخت و تازهای قدرت های جهانی در گوشه و کنار جهان بر سر نفوذ و سلطه بیشتر، کماکان ادامه دارد. در منطقه خاورمیانه، این کشاکش ها با ماهیتی خشنوبارتر و ویرانگرتر در

اشکال جنگ های منظم و نا منظم خود را نمایان کرده اند. پیامد و آثار این سیاست های رقابتی و سلطه جویانه قدرت های جهانی (آمریکا، روسیه، چین و اروپا...) به کمک متحدان منطقه ای (اسرائیل، عربستان سعودی، ایران، ترکیه و...) تاکنون ارمغانی به جز جنگ و خونریزی، بی خانمانی و آوارگی، فقر، ترور و خفقان، تخاصمات فرقه ای قومی و فروپاشی شیرازه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برای میلیون ها انسان ساکن در کشورهای این منطقه (افغانستان، عراق، سوریه و یمن...) نداشته است.

مردمان ایران نیز از پیامدها و آثار زیانبار این سیاست ها بی نصیب و مصون نمانده اند. بازگشت تحریم ها و تشدیدشان پس از خروج آمریکا از "برجام" که در واکنش به سیاست های برتری جویانه و نفوذ طلبانه جمهوری اسلامی به کار گرفته شده و به قصد مهار رژیم جمهوری اسلامی ایران در چارچوب منافع آمریکا و متحدانش در منطقه در دست اجراست، تاثیرات فلج کننده ای را تا حد فروپاشی بر اقتصاد کشور وارد آورده است. علاوه بر این، عمیق تر شدن بحران های حاصل از سه دهه تعدیل اقتصادی به قیمت فربهی هر چه بیشتر تعداد ناچیز ثروتمندان به موازات فقر و مسکنت بی سابقه انبوه بی شمار مزدکاران و حقوق بگیران تمام شده و اقشار و طبقات گسترده مردمی را زیر فشارهای کمرشکن تامین زندگی بخور و نمیر قرار داده است. ورشکستگی واحدهای تولیدی و تعطیل مراکز صنعتی همراه با فروپاشی شبکه های تولیدی - توزیعی وابسته به این مراکز، بیکاری فزاینده ای را به بارآورده و با رشد تورم نجومی همپا با سقوط ریال به توسعه فقر، ابعاد غیر قابل تصویری داده است. در چنین شرایطی تحت حاکمیت رژیم تبعیض گرا، خودکامه و تمامیت خواه دینی و زیر سایه سیاست های ناکارا و نابخردانه دولت های فاسد نظام جمهوری اسلامی، چه در عرصه داخلی و چه در سطح خارجی، اقشار و طبقات گسترده ای با وضعیت فلاکت بار و تهدید آمیزی دست بگریبانند.

همراهان!

گرچه فقر و مسکنت در ایران پس از چهل سال سلطه نظام جمهوری اسلامی امروز به پدیده ای عمومی و سراسری تبدیل شده، اما وسعت و عمق این پدیده در مناطق مرزی و مسکونی اقوام ایرانی، گویای فقر فلاکت بار و محرومیت فاجعه بار در سطح دیگری است. با اینکه دامنه فقر و مسکنت در مناطقی مانند کردستان، کهگیلویه، بویراحمدی، لرستان، خراسان و خوزستان هم بی داد می کند با این وجود به گواهی آمار و ارقام و همچنین گزارش های رسمی و غیر رسمی باید اذعان کرد که

مردم بلوچ در سایه تضعیقات و تبعیض های دولت مرکزی محرومترین ملیت ساکن سرزمین ایران اند. نابسامانی های این خطه تا به حدی است که حتا نماینده زاهدان هم در مجلس شورای اسلامی مجبور به اعتراف است که 75% مردم سیستان و بلوچستان زیر خط فقر زندگی می کنند و 95% ساکنین این منطقه به غذا و امکانات تغذیه ای مناسب دسترسی ندارند. دامنه بحران های این بخش از کشور آن چنان گسترده و عمیق است که حتی نهادهای حمایتی هم قادر به کمترین پاسخی به ابتدائی ترین نیازهای مردم بلوچستان نیستند. فقدان برنامه ها و اقدامات لازم به منظور توسعه پایدار در سطح محلی و منطقه ای به موازات بی اعتنائی ارگان ها و نهاد های حکومتی نسبت به مشکلات و مسائل مردمان این نواحی وضعیت نابرابر و نابسامانی را در عرصه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از طریق توسعه ای ناموزون در هیئت فقری گسترده و محرومیتی مزمن و ساختاری به زندگی مردم بلوچ تحمیل کرده است .

رهائی از این ستم ها در گرو مشارکت مستقیم، آزادانه و دموکراتیک مردمان ایران در سرنوشت خویش است که تنها با استقرار جمهوری، دموکراسی، جدائی دولت و دین در ساختاری غیر متمرکز/ فدرالی بر مبتای برابر حقوقی شهروندی قابل دسترسی است. برقراری چنین مناسباتی پیش از هر چیز با همکاری و همگامی نیروهای جمهوری خواه دموکرات در راستای براندازی رژیم و تحقق همگرایی و همزیستی دموکراتیک، آزادی خواهانه و عدالت طلبانه مردمان متنوع سرزمین مشترکمان، به کمک ایجاد پیوندهای عمیق و ناگسستنی جنبش های اجتماعی، سیاسی و مدنی در ایران میسر است. جنبش های به حق تبعیض ستیز و دموکراتیک اقوام و ملیت های گوناگون ایرانی در شرایط حساس کنونی بیش از هر زمان نیازمند حمایت و همیاری نیروهای سیاسی و جنبش های اجتماعی و مدنی سراسری در ایران اند. ما در جهت تحقق این چشم انداز، دست همکاری با شما را می فشاریم و امیدواریم که کنگره حزب مردم بلوچستان با تکیه بر ارزیابی های دقیق و روشن از وضعیت پیچیده و حساس منطقه و کشور، موفق به اتخاذ تصمیم های کارساز، لازم و ضروری جهت پیشبرد مبارزات به حق مردم بلوچستان از طریق همبستگی و همسوئی با مبارزات دموکراسی خواهانه، آزادی جویانه، عدالت طلبانه مردمان ایران دست یابد.

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

۴ سپتامبر ۲۰۱۹ برابر با ۱۳ شهریور ۱۳۹۸

بگرتِ لائیسیتِه و دشواریهای اندریافتِ آن از آریو ما نیا

بیش از یک سده از پیدائیِ واژه و بگرتِ (مفهوم) لائیسیتِه در سپهرِ سیاسیِ جهان می گذرد و کمی بیش از چهار دهه از آشنائیِ ما ایرانیان با آن گذشته است، ولیک تا اندریافتِ چمِ پرسون (معنی دقیق) آن زمانی دراز در پیش است.

در آشنائی با این بگرت و شناختِ بیشتر با آن به زبانِ پارسی، بسیار اندک نوشته شده است، بجز نیگهائی (کتابهائی) از رامین کامران، محمد حسین صدیق یزدچی و شیدان وثیق و جنگی از جستارها از نویسندگانی چند، دیگر چیزی بیشتر در دست نداریم

طرفه آنکه هیچ بگرتِ دیگری در دانش و جامعه شتاسیِ سیاسی که بایستی پشتوانه ی کار و کنشگریِ سیاسیِ ما باشد یا آن گونه که پیشینیان می گفتند، تئوریِ رهنمونِ عملِ سیاسی باشد، جایگاهی برتر از لائیسیتِه ندارد...

بنابراین هر چه بیشتر در باره ی آن بپژوهیم، بیاندیشیم و گفت و گو کنیم و به دانش و شناختِ ژرف تر و گسترده تری از آن دست یازیم باز هم کم خواهد بود و این سخن گزافی نیست.

جای دوری نرویم در همین ماه سپتامبر دو گفت و گوی شنیداری و دیداری که به میزبانیِ کورش عرفانی در تلویزیونِ دیدگاه و با مهمان ها؛ رامین کامران، تقی رحمانی، رضا علیجانی، محمد صدیق یزدچی انجام گرفت، روشن و آشکار شد که آشفتگی و کمبودِ دانشِ پیرامونِ بگرتِ لائیسیتِه کم نبوده است.

چند نکته در همین پیوند را ناگزیرم که بیاد آورم. نخست روی سخنم با نواندیشانِ دینی است که بیشترین دغدغه ی آنها دین است و شاید پس از آن اندکی هم در اندیشه ی میهن و مردم ایران هستند.

لائیسیتِه گشایشی خردورزانه و کارسازِ سیاسی - حقوقی است برای دشواریِ آمیزشِ دین و سیاست که بویژه در این چهار دهه، سدِ راه

هر گشایش و پیشرفت و آزادی و آبادی در میهن ما شده است و تنها و تنها در سپهر سیاسی ایران و در یک ساختار اقتدار سیاسی دموکراتیک، خویشکاری دارد. این خویشکاری با دو رویکرد ویژه اش که یکی جدائی نهاد دین از نهاد سیاست و خودآئینی این دو نهاد جامعه است و رویکرد دوم آن پشتیبانی از آزادی های وجدانی شهروندان که از آن میان آزادیهای مذهبی و باورهای گیتیانی به یکسان و برابر حقوقی آنهاست.

چنان که می بینید آنچه که دین ستیزی خوانده می شود و در بخش بزرگی از جامعه شنیده و دیده می شود هیچ همگونی و سنخیتی با لائیسیته ندارد. افزون بر آن واژه ی خود ساخته ی « لائیسیته ی بنیادگرا و دین ستیز » هیچ بگرته ی ندارد و گزافه ای بیش نیست. اگر یک پشتمانه ی حقوقی استوار برای پشتیبانی از آزادیهای مذهبی وجود داشته باشد همین لائیسیته است.

شما که این همه دغدغه ی دین دارید از یاد نبرید که بیشترین انگیزه ی دین ستیزی، چیره گی بیدادگرانه ی دین در همه ی گستره های زندگی در این چهل سال است، واکنشی عصبی و پرخاشگرانه از سوی نسل های رنج دیده از چیره گی دین در سرنوشت آنهاست و تنها کوشش بخردانه برای فرونشاندن شعله های این خشم و بازگرداندن آرامش به دلهای خسته از زخم و گزندهای دین آمیخته با سیاست و بسود زندگی شهروندان دین باور با دین ناباور به آرامش و شادی در کنار هم و کاستن از دین ستیزی آنها، لائیسیته است.

از این رو برای شما که نگران گسترش دین ستیزی هستید، بخردانه تر اینست که وجهه ی همت خود را بجای جنگ دن کیشوت وار با آسیاب بادی دین ستیزی، به پایان دادن چیره گی توأم با زور دین در زندگی آنها بگذارید.

اگر شما دوستدار جدائی نهاد دین از نهاد سیاست هستید و از آزادی های مذهبی شهروندان و برابر حقوقی آنها پشتیبانی می کنید، ناگزیر فردی لائیک هستید و اگر بکوشید که از هر راهی که شده پای دین را در ساختار اقتدار سیاسی باز کنید بی گمان تئوکراتیک هستید، گیرم که نواندیش باشید و یا هر واژه ی شیکی که بر روی خودتان بنهید.

دوستان گرامی، شما از یاد نبرده اید که ایرانیان تا پیش از بنیادگذاری تئوکراسی شیعی نه تنها شیعه ستیز نبودند که بسیار

هم شیعه نواز بودند و چو نیک بنگریستی در زیر پوست جامعه ای که گمان می رفت مدرن است به گزاف مذهبی و یا مذهب زده بودند و این همه پشتیبانان میلیونی انقلاب و جمهوری اسلامی در بهمن ۵۷ یکباره از کره ی مریخ نیامده بودند.

دستگاه سرکوب معرفتی شیعه ۵ سده مردم ما را در جوار و با پشتیبانی قدرت سیاسی در مغاک نادانی و تیره اندیشی باورهای خرافی فروپژمرانیده بود و شاهان صفوی، قاجار و پهلوی و بویژه پهلوی پسر همه از دم شیعه و شیعه نواز بودند. از انجمن فلسفی (؟) شاهنشاهی، دانشکده ی (؟) الهیات و نویسندگان کتابهای درسی دینی و انجمن های اسلامی و حسینی های رنگ و وارنگ تا مساجد دورترین روستاهای کشور، همه سمفونی شیعه نوازی می نواختند و مردم از اینهمه ندی شیعه که به خوردشان داده می شد از پرخوری شیعه استفراغ می کردند.

دوست ما تقی رحمانی می گوید که با واژه ی لائیسیته گرفتاری ندارد ولیک باید دید که ذیل لائیسیته چه چیزی می آید. خوب، این دشواری بزرگی نیست، رنج اندکی بر خود هموار کنید و « منشور لائیسیته » را که از سوی جبهه ی جمهوری دوم پخش شده است بخوانید.

دوست دیگر ما رضا علیجانی هم اگر این منشور را خوانده بودند آنگاه نیازی نمی دیدند که نگران « لائیسیته بنیادگرا (؟؟؟) » باشند، زیرا اگر دین ستیزی است که او و دوستان او را در میان نواندیشان دینی نگران کرده است و برآستی هم که درخور نگرانی است، بخوبی در می یافتند که لائیسیته و دین ستیزی چنانکه گفتم هیچ سختی با هم ندارند. گفتار دین ستیزانه را می توان در چهارچوب آزادی گفتار گنجانند که آنهم جای شگفتی و هم نگرانی ندارد که در این سرزمین از مشروطه تا امروز بسیاری برای آن جان باختند و هنوز شورشخانه باید تا دست یازیدن بدان رنجه کشید و ای بسا جانها باخت.

همه گونه گفتار آزاد است از والاترین اندیشه ها، دانش ها و فرهنگ ها تا یاوه ترین کلیتیه ها که می توانند گفته و بزبان آورده شوند که دین ستیزی هم می تواند یکی از میان هزارانی از این دست باشد. ما با آگاهی و اراده از آزادی گفتار، حتا گفتار مذهب ستیز پشتیبانی می کنیم. من به دوستان نواندیش دینی خواندن « منشور آزادی بیان » را پیشنهاد می کنم تا با دیدگاه ما، لیبرال دموکراسی، بیشتر و پرسون تر آشنا شوند.

نکته ی دیگر آنکه پژوهش در دین و سنجش (نقد) آن با آنکه کوششی است بسیار شایسته و بایسته و درخور که به زیرساخت فرهنگی - دانشی جامعه یاری می رساند ولیک لائیسیته نیست. برای شناخت ژرف تر و گسترده تر در دین و چیستی دین و اینکه دین ها کدامند و در تاریخ زندگی آدمیان چگونه پیشرفت کردند و مردم ما در درازای زیست چند هزارساله ی خود چه باورهای دینی داشتند و چه مذاهبی را آزمودند و پرسش های بیشمارتر و یافتن پاسخ ها بدانها با آنکه کوشش های گرانسنگی است و دیدگاه ها در آن گوناگون خواهند بود از آنها که ذات باورند و آنها که پدیدارشناسانه به ادیان می نگرند، ولیک با لائیسیته همگون نیستند.

نکته ی دیگر آنکه به فرایند سکولاریزاسیون که دیربست در جهان آغازیدن گرفته است و آنرا سر بازایستادن نیست و در جامعه ی ایران نیز در گذر است، فرایند دیگری است و با لائیسیته یکی نیست ولیک این فرایند تنها در سپهر سیاسی است که لائیسیته خوانده می شود و در دیگر سپهرهای هستی اجتماعی همان گیتانی گری یا سکولاریسم است.

در اینجا گونه ای از درهمریزی واژگانی روی می دهد که آشفتگی را در اندریافت (درک) هر دو واژه باز هم بیشتر می کند و ناگزیر باید کمی آنرا بشکافت تا آنچه باید، راست گردانده شود. فرایند گیتانی شدن (سکولاریزاسیون) جهان در بستر نوزائی (رنسانس) در اروپا زاده شد و در سده های سپسین بویژه در دوران انقلابهای دانشی، فناورانه و روشنگری آشکارتر از پیش رخ نمود. در هزاره ی تیره اندیشی کاتولیسیم در اروپا که کنستانتین، سردار رومی در کشاکش قدرت سیاسی با سردار دیگر رومی مکسینتوس، بسود پشتیبانی ترسایان قلمرو امپراطوری از برآمدنش به امپراطوری روم دین ترسائی (مسیحیت) را دین رسمی امپراطوری خواند، خدا در کانون هستی فردی و اجتماعی می نشیند و از آنپس، مشیت الهی بود که سرنوشت فردی و اجتماعی آدمی را رقم می زد و او دیگر نه برای خود و بسود زندگی زمینی خویش، که برای خدا و مشیت او میزیست. به این پدیده ی شوم هزارساله جهان نگری خدامدارانه گفته می شد.

فرایند گیتانی شدن (سکولاریزاسیون) آدمی را بجای خدا در کانون هستی اجتماعی تاریخ خود می نشاند و آماج زندگی انسانها را خوشبختی و پیشرفت و آزادی بر روی همین جهان خاکی - آبی می داند و انسان برای خود و نه خدا زندگی می کند، خرد پرسشگر و سنجشگر را بجای دگمهای دین و وحی و ایمان، ابزار و رهنمون زندگی خویش

بکار می گیرد. انسان آزاد هست که در زندگی فردی و خصوصی خویش اگر چنان بخواهد دینمدار و خدا‌باور باشد ولیک سراسر زندگی و هستی اجتماعی او به درون فرآیند بازگشت ناپذیر گیتیانی شدگی پای نهاده است.

فرآیند سکولاریزاسیون تنها در گستره ی سیاسی - حقوقی شهروندان یک جامعه ی مدرن است که لائیسیته خوانده می شود و از آنجا که هیچ جزئی برابر و بزرگتر از کل خود نمی تواند بود، لائیسیته نیز برابر و فراتر از سکولاریته نیست و نمی تواند باشد.

نکته دیگر که خود بسیار روشن و آشکار است ولیک دوستان نواندیش دینی در گفتارهای ناپیراسته ی خود بر سر بگرت لائیسیته بار می کنند و به این همانی و همپوشانی واژگانی می کوشند، واژه ی خدا‌نا‌باوری (آته ئیسم) است. خدا‌نا‌باوری یک گونه جهان نگری همچون دیگر جهان نگرهای دینی و گیتیانی است که آنهم با لائیسیته سنخیتی ندارد گرچه از سوی کهنه اندیشان دینی آگاهانه و سوداگرانه یکی دانسته می شود تا عرض خود برند و زحمت ما دارند.

لائیسیته ایدئولوژی و یا مذهب فرهیختگان، آنگونه که در میان روشنفکران نیهیلیست نیمه ی دوم سده ی نوزده ی روس جلوه می نمود نیز نیست و اگر بدرستی آنرا بشناسیم نیازی به نگاه بدبینانه ای از این دست به آن نداریم.

لائیسیته نه خود، مذهب است و نه سر آن دارد که با مذهبی بستیزد ولیک به آزمون دریافتیم که حکومت مذهبی خود مذهب ستیزترین قدرت سیاسی است.

نکته ی دیگر آنکه گفتمان لائیسیته نه از بیرون و نه از سوی فرهیختگان جامعه که از درون جامعه و دل مردم ایران برخاسته و گسترش یافته است، در خیزش سراسری دیماه ۹۶ بانگ بلند خوشآهنگ « حکومت آخوندی نمی خواهیم نمی خواهیم » در آسمان میهن طنین افکند و هنوز در یاد مردم میهن بجای مانده است.

طرفه آنکه زمزمه و نجوای جدائی نهاد دین از نهاد سیاست و خودآئینی (استقلال) مرجعیت شیعه حتا در میان برخی از اساتید سطوح عالی حوزه ی علمیه ی قم و مراجع شنیده می شود که جا دارد به فال نیک گرفته شود. شما را به دیدن و شنیدن گفت و گوی بلند آیت الله بروجردی، نوه ی دختری بروجردی مرجع تقلید، با سایت « مباحثه » در کانال آپارات فرامی خوانم.

لایسیته نیز از خودآئینی مرجعیت همه ی ادیان در برابر دست اندازیهای دولت ها پشتیبانی می کند و بر این باور است که بدون خودآئینی مرجعیت ادیان جامعه، کُمت دموکراسی لایک بسختی می لنگد.

و سخن پایانی در این جستار اینکه لختی درنگ کنیم و رنج اندکی بر خود هموار کنیم و بگرت لایسیته را به درستی بشناسیم آنچنانکه هم آنچه را باید در بر گیرد و هم آنچه را نباید بازدارد، دربرگیرنده و بازدارنده باشد و گره های اندریافت آنرا با دانش و خرد پرسشگر و سنجشگر بازکنیم.

آریو مانیا

استکهلم – ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۹

برگرفته از تارنمای ایران‌لیبرال

مشخصات اپوزسیون مردمی در ایران از فرامرز دادور

در ایران فعالیتهای آزادیخواهانه و عدالتجویانه علیه رژیم ولایت فقیه، طبیعتاً از خصوصیات مشخصی برخوردار است. در چارچوب فضای بسته سیاسی که شرکت در انتخابات فرمایشی و غیر دمکراتیک ریاست جمهوری و مجلس بدون معنی میباشد، سوال بر این است که چه راهکارها و سازماندهی ضد رژیمی ممکن میتوانند در راستای سازندگی قدرت مستقل مردمی و

برچیدن جمهوری اسلامی موثر باشند. در واقع چگونه استراتژی مترقی با در نظرگیری مجموعه واکنش های خشن از سوی رژیم میتواند در محیط کار و زندگی در میان توده های مردم، توانمندی اجتماعی و سیاسی مبارز را جهت مقابله جدی با نظام ایجاد نماید. بویژه بر اساس نگاه سوسیالیستی آیا چگونه میتوان به طبقه کارگر و زحمتکشان یاری رساند تا بتوانند با خود سازماندهی به مقابله گسترده طولانی



مدت با سرمایه و دستگاه های حکومتی در عرصه های گوناگون جامعه، پردازند.

بدیهی است که استفاده از تجربیات تاریخی در جنبش مبارزاتی رادیکال مهم است، اما در عین حال توجه به ویژگیهای اجتماعی در شرایط کنونی جهت یافتن راهکارهای شکافنده از تاروپود استبداد سیاسی و مناسبات ناعادلانه سرمایه داری نیز بسیار با اهمیت هستند. یکی از آموزشهای مهم تاریخی در جنبش سوسیالیستی این است که گرچه در دوران گذار میباید همواره از موازین رفرمیستی (مانند مالیات تصاعدی تقویت اتحادیه های کارگری، عمومی نگه داشتن اقتصاد و بویژه سیستمهای درمانی و آموزشی) استقبال نمود، اما اصل قضیه بر این است که بدون ایجاد دگرگونی انقلابی، روابط ستمگرانه سرمایه داری محو ناشدنی است. با توجه به اینکه سرمایه داری ذاتاً بحران زا است و همواره برای سود جویی در صدد چپاول دستمزدها و منافع کارگری بوده، در عرصه سیاست خارجی عمدتاً مدافع نظامیگری و حمایت از رژیمهای غیر دمکراتیک و سرکوبگر میباشد، انجام اصلاحات اجتماعی تنها دامنه محدودی دارد و ایجاد جامعه انسانی، عبور انقلابی از سرمایه داری را ضروری مینماید.

اما واقعیتی که امروزه در مقابل جنبشهای مردمی قرار دارد، این است که در میان توده ها ذهنیتهای جامع و گسترده برای سازندگی مناسبات فرموله شده غیر ستمگرانه هنوز پیشرفت لازم را نداشته است و جامعه نیاز دارد که جنبش مردمی هرچه بیشتر با موازین لازم برای تغییرات اجتماعی آشنا گردد. در واقع اهمیت دارد که توده های مردم به لحاظ کمی و کیفی در آنچنان سطح سیاسی و اجتماعی قرار گرفته باشند که علاوه بر توان قدرت برای تظاهرات و اعتصابات ضد رژیم، همچنین از چشم انداز سازمانیافته جامعه در کلیت آن برخوردار باشند. ایده سوسیالیستی بگونه ای فراگیر شود که دگرگونیهای بنیادی عادلانه و خود گردان در روابط مربوط به حیطه های اقتصادی و اجتماعی، بویژه در تولید، توزیع و مدیریت، مورد پذیرش اکثریت توده های مردم واقع شود، بدانصورت که محصولات و دستاورد های اجتماعی بر مبنای برنامه ریزی و خود سازمانیابی دمکراتیک تقسیم گردند. جای تاکید دارد که نیل به سوی آرمانهای فوق در گرو پیدایش ترکیبی از مبارزات مشترک سیاسی (پارلمانی و خیابانی) است که به قدرت مشارکت در امور جامعه از سوی جنبش رادیکال مردمی هر چه بیشتر بیافزاید در این راستا، شکل گیری سازمانهای مستقل کارگری و زحمتکشان که توان مداخله جدی را در

جامعه داشته باشند از مشخصه های پیروزمند میباشد.

در عین حال بدیهی است که واکنشها و حرکتهای انتقادی در جامعه تنها از مدخل اقتصادی و مطالبات کارگری مطرح نمیگردند. مسائل زیادی، از جمله در حوزه زنان، ملیتها، محیط زیست و حقوق بشر همواره مورد بررسی و چالش از سوی توده های مردم قرار میگیرند. برای نمونه، در سال گذشته، که بارندگی شدید و هجوم سیل به مناطق مسکونی و کشاورزی موجب بسیاری ویرانیاها گردید، مردم به نبود مدیریت درست در عرصه منابع طبیعی، سیلابها، کانالها و حوزه های آبخیز که به مثابه کلان مولد های آب عمل میکنند، اعتراضات وسیعی انجام دادند. در عرصه جنبش زنان، فعالان در محکومیت سرکوب کنشگران اجتماعی داد میزنند که اگر خفه میکنید ما "حاضریم". در بیانیه از طرف 14 تن از کنشگران مدنی و فعالین حوزه زنان برای استعفای علی خامنه ای و گذار از جمهوری اسلامی، آمده است که چهار دهه حکومت جمهوری اسلامی "منجر به حذف ضد انسانی نیمی از جمعیت کشور...از حیث حقوق شهروندی" شده، "آپارتاید جنسی" برقرار گشته است. این فعالان جنبش زنان با گفتن "نه به جمهوری اسلامی" اعلام میکنند که "خواستار حکومتی سکولار دمکرات" هستند.

در میان سایر گروه ها همچنین بخشی از فعالان جنبش دانشجویی با این ایده که "صدایی خلاف موجهای (ناعادلانه) اقتصادی و (استبداد) سیاسی بلند کنیم"، در حمایت از منافع تهریستان و فرودستان و مبارزه با ناایمنی، بی ثباتی و بیکاری فریاد میزنند که راه حل برون رفت از بحرانهای کنونی "نه سرکوب مردم که بازگرداندن حق اداره و تصمیمگیری به مشارکت کنندگان و مولدان اصلی" میباشد و اینکه کارگران، کارمندان و دانشجویان نباید قدرت دخالت شورایی در امور جامعه داشته باشند. مشخصا اعلام میگردد که دانشجویان باید "همپیوند با جنبش صنفی معلمان، اعتراضات کارگران علیه خصوصی سازی، بازنشستگان، پرستاران و دیگر اقشار فرودست" در مبارزات شرکت نمایند (بیانیه شوراهای صنفی دانشجویان به مناسبت روز دانشجو، 17 آذر 1397). در بیانیه 260 فعال اجتماعی در محکومیت احکام سنگین و وثیقه های نجومی در روزهای اخیر، به "حق تشکل یابی و اعتراض و آزادی بی قید و شرط تمام زندانیان سیاسی و عقیدتی" تاکید میگردد (20 شهریور 1998). در واقع، بوضوح در میان شعارها و سیاستهای برخی از فعالان اجتماعی ضرورت همپیوندی بین طیفهای مختلف اجتماعی و در میان آنها کارگران، کشاورزان، زنان، ملیتهای ساکن ایران، تهریستان، کارمندان، پرستاران، سرمایه داران کوچک و

بسیاری از متخصصان اجتماعی دیده میشود. در بیانیه مشترک از سوی سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و سندکای کارگران شرکت کشت و صنعت تیشکر هفت تپه و چندین گروه دیگر به مناسبت اول ماه مه (11 اردیبهشت 1398)، گفته میشود که با توجه به وجود تبعیضات گوناگون اجتماعی و غیر قابل تحمل بودن وضعیت زندگی در میان کارگران و توده های زحمتکش و تهیدست، مهم است که در میان "کارگران، بازنشستگان، معلمان، پرستاران" و دیگر توده های مردم در راستای برابر حقوقی زن و مرد، تشکل یابی مستقل کارگری و اجتماعی و بویژه همبستگی مبارزاتی بین جنبشهای گوناگون مردمی ایجاد گردد.

واقعیت این است که در شرایط حاضر در ایران که اکثریت قاطع مردم در زیر یوق یک رژیم تئوکراتیک ستمگر و فاسد با معضلات بیشمار روبرو هستند، وضعیت ایجاب میکند که اپوزیسیون مردمی در چارچوب یک چتر گسترده دمکراتیک و تا حدی فرا طبقاتی در جهت اهداف عام آزادیخواهانه و عدالتجویانه برای برکناری نظام و ایجاد هر سطح از دمکراسی که پدید آورنده فضای آزاد سیاسی جهت پیگیری اهداف رادیکالتر برابر طلبانه باشد، سازماندهی شود. تاریخ نشان داده است که در نبود یک اپوزیسیون متحد و مستقل از قدرتهای خارجی، حرکتیهای ضد نظام مردمی و از جمله خیزش گسترده در دی ماه 1396 ناموفق میمانند. برخلاف اندیشه های چپ رویانه که تضاد اجتماعی کنونی را تنها به تضاد بین کار و سرمایه خلاصه نموده، تنها نیروهای مخالف سرمایه داری را در کمپ خلق میگذارد و دیگر جریانات مبارز و از جمله بسیاری از مستقلین، ملیون و غیر سوسیالیستها را مترقی و مبارز محسوب نمیکند؛ اتفاقاً طبق یک نگاه واقع گرانه باید اذعان نمود که در یک جامعه نسبتاً عقب مانده که بالای 80 درصد دچار محرومیت های شدید اقتصادی، اجتماعی و سیاسی هستند، انگیزه های آزادیخواهانه و عدالتجویانه، به درجات گوناگون در افکار اکثریت توده های متعلق به تمام طبقات و اقشار جامعه حیات دارد.

بر این اساس، بسیار با اهمیت است که در پاسخ به مطالبات و کنشهای حق طلبانه در میان جنبشهای مردمی متعلق به طبقات و طیفهای مختلف جامعه که از جمله کارگران، زحمتکشان محروم، معلمان، کارمندان، کشاورزان، کسبه خرده پا، بازنشستگان و تهی دستان را در بر میگیرد؛ بروی محور شعارها و برنامه های دمکراتیک و از جمله ایجاد یک نظام جمهوری لائیک، چپه متحد مردمی را

برای عبور از جمهوری اسلامی بسیج نمود. طیفها و اقشار فعال در جنبشهای مردمی که خواستار عبور از نظام فعلی و برپائی دموکراسی هستند، به رغم ناروشتی در گفتمانهای سیاسی، بهرحال به انقلاب دموکراتیک تعلق دارند. نگرشی که در میان طبقات و اقشار اجتماعی، نبود کارگر فعال یا مدافع بودن آنان و نداشتن ایده های ضد سرمایه داری را دلایلی برای مبرا دانستن آنها از جنبش مردمی دانسته با طرح شعارهای صرفا مافوق سوسیالیستی (ب.م. سرنگونی نظام سرمایه داری و ایجاد حکومت شورائی بر مبنای مناسبات غیر کالائی و غیر کار مزدی)، تقریبا کل جمعیت با استثنای چندین هزار فعال چپ را به کنار میگذارند، مسلما به پیشرفت واقعی اجتماعی با دخالت اکثر توده های علاقمند، ارزش لازم را نمیدهد. تفکر فوق در هیچ نقطه جهان از موفقیت برخوردار نبوده و جای آن دارد که دچار دگرگونی رادیکال بگردد.

بر مبنای نگرش واقع گرانه رادیکال که پیروزی سوسیالیسم را عمدتا جهانی و در گرو وجود شناخت و آگاهی لازم در میان بخش قالب ملاحظه ای از طبقه کارگر و سایر توده های تهی دست و محروم (که اکثریت جامعه را تشکیل میدهند) میبیند؛ بسیار مهم است که در راستای ایجاد دموکراسی و استفاده از بسیاری از نهاد ها و برآیندهای مترقی و متحرک جامعه در جهت ایجاد جامعه آزاد و عادلانه تلاش گردد. این حرکت مبارزاتی درست و در عین حال پیچیده، به اندیشه ها و کنش های فراوانی نیاز دارد و تنها در مجاورت دخالت در مبارزات دموکراتیک و روزمره توده های مردم که لزوما همواره از زاویه چالش به روابط سرمایه داری انجام نمیگیرد، میگذرد. پیدایش یک حرکت متحد از جنبشها و سازمانهای مترقی و چپ که برای شروع و بلافاصله، حول محور عامترین ایده های دموکراسی خواهانه و عدالتجویانه، از جمله جمهوریخواهی، لائیسیت و آزادیهای بنیادی دموکراتیک شکل گرفته باشد، یک ضرورت حتمی برای پیشرفت سیاسی مردمی در ایران است.

فرامرز دادور

11 سپتامبر 2019